



ویژه نامه هفتگی سبک زندگی
و خانواده روز نامه جوان

پنج‌شنبه ۲۹ آبان ۱۴۰۴ - ۲۹ جمادی‌الاول ۱۴۴۷

امروز بیش از همیشه به قهرمان نیاز داریم

■ در میان بحران‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که هم اکنون جوامع بشری مبتلا به آنها هستند، بحران‌های فرهنگی و اجتماعی، آثار تخریبی بیشتری نسبت به دو بحران دیگر دارند؛ زیرا بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی می‌توانند باعث تخریب یا سازندگی بنایهای اقتصادی و سیاسی شوند. در کشور ما نیز اگر به موقع در باره این موضوع چار‌اندیشی نشود، بحران‌های اقتصادی و سیاسی نیز تشدید خواهد شد. یکی از روش‌های ایجاد روند رشد و توسعه در جوامع بشری، بهره‌گیری از الگوهاست که در چهار حوزه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌توان الگوهای را شناسایی و در جهت ترویج ابعاد شکلی و ماهوی آن برنامه‌های مختلفی را طراحی و اجرا کرد. به‌طور معمول الگوها قرار است یک سرمشق اندیشه‌ای، گفتاری و کرداری را در میان مردم به ظهور و ثبوت برسانند تا اقشار مختلف جامعه بتوانند سمت و سوی خود را به درستی تعیین و تبیین کنند. برای چنین امر مهمی باید فرازانگان جامعه دست به کار شوند و بر اساس معیارها و شاخصه‌هایی که در چار‌چوب‌های ارزشی آن جامعه قرار داشته باشند، الگوها معرفی شوند! **صفحه ۸**

قهرمان در آینه

کرده‌ایم خودمان را با بقیه مقایسه کنیم. در روز زندگی آدم‌ها را می‌بینیم و فکر می‌کنیم آنها قهرمان‌و ما تماشاگر هستیم، در حالی که آنها هم از دور زندگی ما را قهرمانانه می‌بینند. هر کسی در جای خودش، در دل طوفان خودش در حال جنگیدن است. هیچ زندگی‌ای آسان نیست، فقط بعضی‌ها بهتر لبخند می‌زنند.

قهرمان واقعی کسی نیست که هر گز شکست نخورده؛ قهرمان کسی است که بعد از هر شکست، دوباره کفش‌هایش را می‌پوشد و راه می‌افتد. قهرمان واقعی آن زنی است که صبح زود بیدار می‌شود و با وجود خستگی بی‌پایان برای بچه‌اش صبحانه می‌چیند. آن مردی است که در دلش هزار دغ‌دغه دارد، ولی لبخند می‌زند. آن جوانی است که بی‌هیچ تضمینی از صفر شروع می‌کند، فقط چون ایمان دارد، روزی می‌رسد. خدا ما را برای رنج کشیدن نیافرید، اتفاقاً برای قوی‌شدن آفرید. رنج فقط مسیر است، نه مقصد، مسیری که رشد و قدرت در سایه آن میسر خواهد بود. دقت کنید، بهترین تجربه‌ها و رشد را وقتی داشتید که از دل یک سختی بیرون آمدید. قهرمان



نداد که قهرمان، گاهی خود خسته و خاک‌آلود ماست، همان که با وجود زخم‌ها، هنوز دلش می‌خواهد دوباره امتحان کند. خدا وقتی ما را آفرید، فقط جسمی از خاک نساخت؛ درون‌مان جرقه‌ای از خودش گذاشت، نوری که اگر بخواهیم، می‌توانیم تمام تاریکی‌ها را روشن کنیم. آن نور همان قدرت قهرمان درون خودمان است؛ قدرتی که اگر ۱۰۰ بار زمین بخوریم، باز ما را بلند می‌کند و می‌گوید: «دامه بده، هنوز تمام نشده»، اما چسرا فروموشش می‌کنیم؟ چون زندگی، هنر فروموش کردن است. قهرمانی که زمین گیر است. هر کدام از ما یک‌بار در زندگی به جایی می‌رسیم که باید خودمان را از

دل خاک بیرون بکشیم. نه با فریاد، بلکه با ایمان. باید به خودمان یادآوری کنیم که خدا ما را اشرف مخلوقات نامیده، نه برای قشنگی جمله، بلکه در وجودمان نیرویی گذاشته که از کوه محکم‌تر است. همان نیرویی که اسمش را می‌شود گذاشت «قهرمان درون».

اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، قهرمان شدن یک مسیر بیرونی نیست، یک سفر درونی است. باید از ترس‌ها، خشم‌ها و ناامیدی‌ها عبور کرد. باید باور کرد که همه چیز از درون خودمان شروع می‌شود. زندگی بیرون، فقط آیینهای از حال درون ماست. اگر درون‌مان امید باشد، بیرون هم طوفان آرام می‌گیرد.

قهرمان شدن، یعنی مسئولیت زندگی را بپذیریم، یعنی منتظر نباشیم دنیا تغییر کند تا حال‌مان خوب شود، یعنی بفهمیم اگر قرار است، نجات پیدا کنیم، باید نجات‌دهنده خودمان باشیم. در ست لفظه‌ای که احساس می‌کنیم دیگر نمی‌توانیم، همان جاذقه‌ی آغاز قهرمانی ما خواهد بود.

هر روز صبح، پیش از آنکه گوشی را برداریم یا خبرها را مرور کنیم، فقط یک لحظه در آینه نگاه کنیم. به چشمان خود خیره شویم و بگوییم «من قهرمان زندگی خودم هستم.» شاید کلیشه به نظر برسد، شاید شعار گونه باشد و بخندیم، اما اگر چند روز ادامه دهیم، حس می‌کنیم چیزی درون‌مان روشن می‌شود. همان جرقه الهی که خداد و خودمان گذاشته، دوباره بیدار می‌شود و وقتی بیدار شد، دنیا شکل دیگری پیدا می‌کند. دیگر سختی‌ها ما را نمی‌کشند، فقط سبیل‌مان می‌دهند. دیگر از تنهایی نمی‌ترسیم، چون می‌دانیم خدا هر لحظه با ماست. دیگر دنبال ناجی نمی‌گردیم، چون خودمان ناجی خودمان شدیم. به رفق، قهرمان بودن سخت است، اما شدنی است. سخت است، چون باید خودت را شناسی، باید خودت را ببخشی، باید مسئولیت اشتباهات را بپذیری و باز هم مهربان بمانی، اما ارزشش را دارد. چون در پایان این سفر، نه فقط زندگی‌ات، بلکه نگاهت به دنیا تغییر می‌کند. خدا از ما نخواسته کامل باشیم، فقط خواسته بلند شویم و همین بر خاستن، همین «دامه دادن»، یعنی قهرمانی. پس اگر امروز خسته‌ای، اگر احساس می‌کنی جا مانده‌ای، اگر زندگی مطابق رؤیایت نیست، هنوز دیر نشده، هنوز می‌شود از نو شروع کرد. هنوز می‌توانیم خودمان را نجات دهیم و هنوز می‌توان قهرمان قصه خودمان باشیم. هر بار که در آینه نگاه می‌کنی، یادت باشد قهرمان واقعی، همان آدم معمولی است که با تمام کم‌وکاستی‌ها، تصمیم گرفته تسلیم نشود. چه خوب که این نگاه را برای فرزندان‌مان تبیین کنیم تا آنان نیز قهرمانان زندگی خودی باشند.

جستار

معصومه نصیری، دبیرکل باشگاه مدیریت رسانه و توسعه سواد رسانه‌ای یونسکو – ایران:

رسانه‌ها قهرمانان ملموس معرفی کنند تا نسل جوان در ست انتخاب کند و نزدیک به اوست

پرونده ویژه «جوان» به مناسبت فرارسیدن ۳۰ آبان روز قهرمان ملی

«قهرمان» نام دیگر ایران است



حجت الاسلام سیدمحمدجواد حسینی
استاد دانشگاه و کارشناس مذهبی:

قبل از معرفی قهرمان، فرزند خود را به ابزار ساخت مجهز کنیم



حسین امیدیان
دبیر جبهه فرهنگی اجتماعی استان البرز:

قهرمانان مجازی اعتماد به نفس فرزندان‌مان را می‌گیرند



علی وادیع، مدرس دانشگاه
و کارشناس حوزه سیاست و رسانه:

قهرمان مجازی در جیب مخاطب و نزدیک به اوست



معصومه نصیری، دبیرکل باشگاه مدیریت رسانه و توسعه سواد رسانه‌ای یونسکو – ایران:

رسانه‌ها قهرمانان ملموس معرفی کنند تا نسل جوان در ست انتخاب کند

نیره محمودی

در تاریکی سالن، قبل از اینکه ویدئوی یک دقیقه‌ای پخش شود، تنها چیزی که دیده می‌شود، نوری است که آرام روی صورت یک آدم معمولی می‌افتد. نه

صدایی از گذشته‌اش داریم نه تصویری از مسیر طولانی‌ای که طی کرده و نه حتی مطمئنیم که همه داستان حقیقت دارد. اما همین نور کوتاه و محاسبه شده کافی است تا او را از «فرد» به «قهرمان» تبدیل کند؛ قهرمانی که هویت تازه‌اش را در چند ثانیه و چند قاب پیدا کرده است. او هنوز حرفی نزده، اما ما پیشاپیش شیفته‌ایم. چیزی در سازوکار این نور پر دازی هست که شبیه یک جادو عمل می‌کند. آدمی که تا دیروز ناشناس بود، امروز در زبان مردم شهر می‌بینج. نه به دلیل اینکه کار خارق‌العاده‌ای کرده، بلکه چون انگور تنم‌ها تصمیم گرفته‌اند تصویرش را روی صفحه میلیون‌ها نفر بفرستند. ■ ■ ■ ■

اسطوره‌هایی با بسته‌بندی ویدئویی

در گذشته، قهرمانان معمولاً از دل سال‌ها رنج، کار و تجربه بیرون می‌آمدند؛ جنگ‌هایی که برده بودند، خشتی که روی خشت گذاشته بودند یا دل‌هایی که آرام کرده بودند، اما حالا قهرمانان مدرن، یک ویژگی مشترک دارند: «بسته‌بندی» می‌شوند. ویدئوهای که انگار از کارخانه‌ای واحد بیرون می‌آیند؛ قاب ثابت، موسیقی مینیمال، چند ثانیه سکوت برای ایجاد حس عمق و جمله‌ای که قرار است «قطعه عطف» باشد. همه چیز حساب شده است؛ حتی مکث‌های آگاهانه. قهرمانی که تازه متولد شده در دنیای واقعی شاید هنوز در صف نانوایی بقیه پولش را جمع کند، اما در شبکه‌های اجتماعی، تصویرش با همان سرعتی که خبر می‌چرخد، تبدیل به نماد می‌شود؛ نمادی از نوعی اصالت بسته‌بندی شده.

زایش قهرمانان یک‌شبه

در شهرهای بزرگ، شاید هزاران نفر زندگی می‌کنند که کار‌های مهم‌تری کرده‌اند؛ دکترهایی که شب تا صبح بیدار مانده‌اند، کارگرهایی که بی‌صدا زندگی را جلو برده‌اند یا معلم‌هایی که روی زندگی نسل‌ها اثر گذاشته‌اند، اما از میان اینها کسی دیده نمی‌شود که دستش به ریل الگوریتم نخورد. بر خلاف واقعیت، قهرمانان امروز از عمق جامعه نمی‌رویند؛ از دل «ژند» برمی‌خیزند. کافی است یک چهره، یک جمله، یا یک لحظه احساسی در زاویه درست ثبت شود. اینجا دیگر نه اخلاق مهم است نه سابقه. تنها چیزی که اهمیت دارد شدت احساسی و قابلیت ویرال شدن یک مکث کوتاه است. این قهرمان‌ها هیچ وقت بسوی خاک نمی‌دهند؛ بوی نور می‌دهند، بوی لزل تازه تمیز شده، بسوی تدوین دقیقه ۹۰. پروسه ساخت قهرمان‌های امروزی شبیه یک مسابقه صداسازی است. هر چندر صدای یک آدم بلندتر باشد، شانس



بیشتری دارد که به عنوان نماد دیده شود. نه به این معنا که واقعا صدایش می‌لرزد یا می‌گوید، بلکه به این دلیل که قاب و نور و آهنگ، صدای او را بزرگ می‌کند. این بلند کردن، شبیه نوعی هواپرد شدن است؛ صدایی که از بلندگوی گوشی پخش می‌شود، ناگهان بزرگ‌تر از خود زندگی شنیده می‌شود. در این میان، آرام‌ترین‌ها، دقیق‌ترین‌ها و اصیل‌ترین‌ها معمولاً ناپدید می‌شوند. فضای مجازی مثل شهری است، تنها کسانی دیده می‌شوند که دست کم یک بار روی میز کوبیده باشند، گرچه کرده باشند، یا جمله‌ای گفته باشند که ظرفیت «کلیپ شدن» داشته باشد.

قهرمانان با لباس‌های قرضی

در بازار قدیمی یک رسم بود؛ اگر کسی برای عروسی کت و شلوار نداشت از همسایه‌ها قرض می‌گرفت. امروز هم در فضای مجازی همین اتفاق می‌افتد. قهرمانان مدرن در بسیاری موارد، لباس‌های قرض گرفته می‌پوشند. لحن‌هایی که مال خودشان نیست، روایت‌هایی که از یک صفحه به صفحه دیگر تکرار شده، اخلاقیاتی که از کتاب‌های توسعه فردی چکیده‌اند و ژست‌هایی که بیشتر شبیه کپی ضعیف چهره‌های خارجی است، اما در این میان، به دلیل سرعت چرخش اطلاعات کسی فرات نمی‌کند، بپرسد این لباس‌ها واقعا به تن او دوخته شده یا فقط برای یک شب میهمانی از جایی قرض گرفته شده است. اگر روزی گوشی‌ها به ما اجازه می‌دادند پشت صحنه هر قهرمان را ببینیم، شاید بسیاری از این اسطوره‌ها همان روز از هم می‌پاشیدند، اما جادوی شبکه‌های اجتماعی در حذف است؛ در پاک کردن هر چیزی که ممکن است اسطوره‌سازی را مبهم کند. آنها به ما فقط لحظه‌هایی را نشان می‌دهند که قابل مصرف باشد. لحظه‌هایی که قابلیت هزار بار پخش شدن داشته باشد. مثل اینکه بخواهید یک فیلم سه ساعته را فقط از روی شش ثانیه آوج یک صحنه قضاوت کنید. قهرمانان امروز همین شش ثانیه‌اند. نقطه‌ای پر نور وسط نقطه چین‌هایی که هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد، دیده شود.

تماشاگرانی که به دنبال نشانه‌اند

مخاطب امروز بیش از آنکه به شخصیت‌ها توجه کند، به نشانه‌ها توجه می‌کند. کسی که دستش را روی قلبش می‌گذارد، صادق فرض می‌شود. کسی که دو ثانیه سکوت می‌کند، عمیق به نظر می‌رسد. کسی که آرام حرف می‌زند، پخته تلقی می‌شود و کسی

که یک جمله تلخ می‌گوید، شجاع

اینها نه شخصیتند، نه ویژگی، فقط نشانه‌اند. نشانه‌هایی که در طول سال‌ها مصرف‌گرایی رسانه‌ای برای‌مان جان افتاده. در همین مسیر، ما به دنبال حقیقت نمی‌گردیم، بلکه دنبال ترکیب بصری‌ای می‌گردیم که نشانه‌های کافی برای قهرمان بودن داشته باشند. در واقع، قهرمانی دیگر به رفتار مربوط نیست؛ به نشانه‌های روی سطح مربوط است به همان سطحی که همیشه برق است و هیچ‌وقت عرق نمی‌کند.

شهر شلوغ دیجیتال

شهر دیجیتال، با همه شلوغی‌اش، آدم‌ها را مدام در مسیر عبور نگه می‌دارد. هیچ‌کس فرصت نمی‌کند یک ویدئو را دوباره ببیند، یک جمله را دوبار بخواند، یا حتی چند روز بعد دوباره درباره کسی فکر کند. همین سرعت باعث می‌شود قهرمانان این شهر عمرهای کوتاهی داشته باشند. آنها یک‌باره به قله می‌رسند؛ همانقدر ساده سقوط می‌کنند و فردا قهرمانان این شهر عمرهای کوتاهی داشته باشند. آنها فراموش می‌شوند. در این میان، واقعیت زندگی‌شان تغییر نمی‌کند، فقط داستانی که درباره‌شان ساخته‌شده، خاموش می‌شود، اما نکته اصلی اینجاست: در شهری که مردم حوصله ندارند در رنج کنند، قهرمان واقعی کسی است که بتواند لحظه‌ای مکث ایجاد کند؛ نه با فریاد، بلکه با حضور. جالب‌ترین بخش این قصه لحظه‌ای است که «قهرمان مقوایی» داستان خودش را باور می‌کند. کسی که تا دیروز زندگانه‌ی ادبی‌اش را داشت، امروز با سبیلی از توجیه روبرو می‌شود؛ پیام‌هایی که از سراسر کشور می‌رسد، عکس‌هایی که مردم می‌خواهند بگیرند، دعوت‌هایی که از او می‌شود. در این لحظه، مرز میان واقعیت و تصویر برای خودش هم محو می‌شود. آدمی که تا دیروز در تنهایی آشپزخانه چای می‌ریخت، حالا ممکن است فکر کند وجودش خصلتی اسطوره‌ای پیدا کرده.

این باور، نه تنها در ذهن او، بلکه در زندگی‌اش تغییر ایجاد می‌کند؛ ژست‌هایش حساب‌شده‌تر می‌شود، حرف‌هایش سنگین‌تر و حتی سکوتش مصنوعی‌تر. قهرمان مقوایی در نهایت نقش‌شان را آنقدر بازی می‌کنند که خودشان هم به بازیگر تبدیل می‌شوند.

مردمی که دنبال داستانند، نه آدم

در نهایت، مسئله اصلی این است که مردم در فضای مجازی بیشتر دنبال داستانند تا آدم. آدم‌ها پیچیده‌اند؛ تناقض دارند؛ اشتباه می‌کنند؛ روزهای خوب و بد دارند، اما داستان‌ها یک دستند؛ پایان روشن دارند. قهرمان و ضدقهرمان دارند. به همین دلیل است که قهرمان‌سازی دروغین نه به خاطر ضعف جامعه، بلکه به خاطر نیاز جامعه رشد می‌کند؛ نیازی که به دنبال روایتی منسجم است؛ روایتی که بتواند در یک دقیقه تعریف شود، با یک جمله به قلب بکشند و با یک کلیپ در ذهن بماند، اما حقیقت این است که قهرمان‌های واقعی همیشه خاموش‌تر، آرام‌تر و بی‌قاب‌تر از چیزی هستند که وایرال می‌شود.